

در این شماره:

درباره بیانیه‌های ۱۴ نفره!

عدالت برای کشتار ۶۷

سه منبع و سه جزء لیبرالیسم چپ

دادگاه هفت تپه و دو گرایش منحن

واقعیت کمونیسم: جهان بینی و روش کمونیسم

آتش • شماره ۹۴ • شهریور ۱۳۹۸

email: atash1917@gmail.com

عدالت برای کشتار ۶۷ سرنگونی این رژیم و ساختن جامعه سوسیالیستی

در فاصله مرداد و شهریور ۱۳۶۷ جنایتی در ابعاد تاریخی رخ داد که هنوز جامعه ما از آن کمر راست نکرده است. هزاران زندانی سیاسی، نسل سیاسی پرورش یافته در فاصله ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد و پیشروان نسلی که با انقلاب ضد سلطنتی در فاصله سال ۵۶-۵۷ به میدان آمده بود تا آینده دیگری به جز ستم و استثمار را برای مردم ما رقم بزند، با دستور شخص خمینی و بر مبنای شریعت اسلامی، در دادگاه‌های شرع یک دقیقه ای محاکمه شده و فوراً اعدام شدند. آنان مخفیانه و بدون این که زندانیان اطلاعی از جنایت در شرف وقوع داشته باشند اعدام شدند و در گورهای جمعی بی‌نام و نشان دفن شدند. این جنایت، بزرگترین عامل تحکیم حاکمیت جمهوری اسلامی شد. جامعه بهترین‌های خود را از دست داد و بدترین‌ها فرصت میدان داری یافتند. جمهوری اسلامی بدون این جنایت، غیرقابل تعریف است.

اما بزرگترین فاجعه پس از کشتار ۶۷، در قدرت ماندن جمهوری اسلامی بوده است. آمرین و عاملین این جنایت هر چهار سال یک بار مردم را به پای صندوق‌های تایید تبه کاری‌ها و جنایت‌های خود کشیدند و به قربانیان جنایت‌های خود خندیدند. یکی از همان اعضای «هیئت مرگ کشتار ۶۷»، ابراهیم رئیسی را رئیس قوه قضاییه کردند و جواد ظریف او را قهرمان حقوق بشر در ایران معرفی کرد. معنی همه این‌ها یک چیز است: این رژیم، فارغ از جناح بندی‌ها و نزاع‌های درونی‌اش، در مقابل مردم هرگز دست از شمشیر نخواهد کشید. به ویژه امروز که با رشد فاشیسم در آمریکا و اروپا و هند و تشویق‌های علنی پوتین در مورد ضرورت تشدید سرکوب در «همه جا»، احساس می‌کند از «تنهایی» در آمده و امیدوار است که کماکان بتواند فاشیسم اسلامی خود را علیه مردم بتازاند. این امیدها را باید به کابوس تبدیل کرد. اما چگونه؟

سی و یک سال است که «یادمان کشتار ۶۷» را برگزار می‌کنیم تا یادمان نرود و نگذاریم جنایتی که میخ این حکومت را در مغز جامعه فرو کرد فراموش شود. بیشتر از این هم باید حکایت این جنایت را به نسل‌های بعدی برسانیم. اما جنبش عظیمی برای سرنگونی این رژیم لازم است که پهنه‌اش فراتر از این عدالت خواهی است و این عدالت خواهی باید به شکل گیری آن خدمت کند.

هنگام تبیین حقیقت کشتارهای دهه شصت از دو نکته مهم نباید غافل ماند. یکم، نباید گذاشت که حقیقت کشتارهای دهه شصت ابزار گرایانه در حدی و طوری تئوریزه شود که به برنامه‌های رفرمیستی عدالت خواهانه خدمت کند. منظور مخالفت با این که رفرمیست‌ها هم از منظر خودشان عدالت خواهی کنند نیست. اما آن‌ها هرگز نمی‌توانند حقیقت را تمام قد آشکار و حنا اذعان کنند. دوم، فقط بیان یا اذعان کامل حقیقت مربوط به این کشتارها، هنوز نیمی از کار است. فقط ریشه کن کردن آن نظام سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی - اجتماعی که این جنایت و دیگر تبه کاری‌های جمهوری اسلامی از آن بر می‌خیزند، عدالت را برقرار خواهد کرد.

حقیقت کامل در باره این کشتار چیست؟

۱- این جنایت مربوط به سوخت و ساز ضروری این نظام است. جنایت

درباره بیانیه‌های ۱۴ نفره!

جامعه نیاز به یک انقلاب واقعی دارد،
نه ترمیم و حفظ نظام موجود!

آشتی ناپذیر میان مردم و جمهوری اسلامی.

سوی دیگر اما، محتوا و سیاست حاکم بر این بیانیه‌ها است. سوال مرکزی این است: آیا سیاست این بیانیه‌ها به رهایی واقعی مردم ما منتهی خواهد شد و بیان کننده نیازهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اکثریت مردم است؟ آیا این سیاست می‌تواند دولتی اساساً نوین را نمایندگی کند که در آن هیچ انسانی انسان دیگری را مورد بهره کشی قرار نمی‌دهد و مالکیت خصوصی بر ابزار تولیدی و بر منابع طبیعی و مالکیت بر دسترنج کار و زحمت مردم برچیده خواهد شد؟ آیا این سیاست قادر است از نابودی محیط زیست که شیوه تولیدی سرمایه‌داری حاکم بر جهان و بر ایران باعث و بانی اصلی آن است جلوگیری کند؟ آیا این سیاست به معنای واقعی و ریشه ای و نه صوری و یا صرفاً در محدوده اصلاحات قانونی، قادر است به ستم دیرینه و تاریخی علیه زنان پایان بدهد؟ آیا این سیاست قادر است از دخالت گری‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه و قربانی کردن هزاران انسان در راه منافع جمهوری اسلامی جلوگیری کند؟ آیا این سیاست می‌تواند به ستمگری ملی علیه ملل غیرفارس پایان ببخشد؟

این‌ها ضرورت‌های مقابل پای جامعه ما است و نیازهای مردم که پاسخ به این سوالات از طرف این بیانیه‌ها، یک نه بزرگ است. تا جایی که به ستمگری ملی در ایران بر می‌گردد، نویسندگان و امضا کنندگان بیانیه‌ها پیشاپیش موضع خود را روشن و

در خرداد ماه بیانیه‌ای با امضای چهارده «فعال سیاسی مدنی داخل کشور» با محوریت استعفای خامنه ای منتشر شد. بعد بیانیه‌ای از سوی چهارده نفر از «کنشگران حوزه زنان در ایران» انتشار یافت که در آن ضمن حمایت از بیانیه اولی، خواستار «مبارزه با شیوه‌ای مدنی و بدون خشونت... با اعتقاد به تساوی حقوق زن و مرد در تمامی عرصه‌ها...» و «حکومتی سکولار دموکرات با حفظ تمامیت ارضی ایران عزیز...» شدند.^۲ سپس بیانیه‌های چهارده نفره دیگری در حمایت‌هایی از این بیانیه‌ها صادر شد که امضای طیف وسیعی از افراد ریزش کرده از درون جمهوری اسلامی تا سلطنت طلب‌ها و فرح دیبا و سخنگویان ایرانی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس که «راه نجات ایرانیان» را در تجاوز و حمله امپریالیسم آمریکا به ایران می‌دانند تا «چهارده نویسنده و شاعر»^۳ و حمید تقوایی رهبر حزب کمونیست کارگری^۴. در واقع یک ائتلاف طبقاتی از منتهی الیه راست ارتجاعی تا به اصطلاح «چپ کارگری» و نیروهای مابین این دو، حول محور سیاست حاکم بر این بیانیه‌ها شکل گرفت.

تاکنون تعدادی از نویسندگان این بیانیه‌ها در ایران و هواخواه‌های آنان دستگیر شده‌اند. تاریخ جمهوری اسلامی تاریخ سرکوب فکر و عقیده و مخالفت بوده است. جمهوری اسلامی حق بازداشت و زندانی کردن هیچ فردی را ندارد و باید علیه اقدامات سرکوب گرانه فاشیستی رژیم و برای آزادی دستگیرشدگان اخیر و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی مبارزه شود. این یک سوی قضیه است و مساله ای است مربوط به رابطه

دربارهٔ بیانیه‌های ...

بدون ابهام جلو گذاشته‌اند. آن‌ها خواهان حفظ «تمامیت ارضی ایران عزیز» هستند. یعنی از همین حالا ملل ستم دیدهٔ غیرفارس را تهدید می‌کنند که اگر توده‌های گرد، بلوچ، عرب و غیره خواهان حق تعیین سرنوشت تا حد جدایی بشوند، نیروهای مسلح رژیم مورد نظرشان مانند رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی، چکمه پوشیده و از زمین و آسمان دست به قتل عام مردم برای «حفاظت از تمامیت ارضی» خواهند زد. نوشته یا نانوشته این بخشی از توافق نامهٔ میان این ائتلاف طبقاتی راست است که جمهوری اسلامی، سلطنت طلب، ملی مذهبی، مجاهد و هر ناسیونال شونیست دیگری را به هم گره می‌زند.

مساله سرنگونی

پس از اولین بیانیهٔ چهارده نفره، بیانیهٔ بعدی به زعم طرفداران این بیانیه‌ها «رادیکال» تر شد و موضوع «عبور از جمهوری اسلامی» در آن مطرح شد. برعکس آن چه برخی منتقدین این بیانیه‌ها می‌گویند مساله فقط این نیست که چرا از واژه «عبور» و نه سرنگونی استفاده کرده‌اند.

بله! جمهوری اسلامی باید سرنگون شود. اما دو نوع سرنگونی داریم و دو راه برای سرنگونی ممکن است. یکم سرنگونی جمهوری اسلامی از «بیرون» و توسط امپریالیسم آمریکا و نیروهایی درون همین رژیم با پشتیبانی آمریکا و راست‌ها و سازشکاران خارج از این حکومت (مانند خط حاکم بر این بیانیه‌ها) و دوم سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی از پایین و توسط مردم آگاه به ماهیت رژیم و جناح‌های مختلف آن و آگاه به ماهیت امپریالیسم آمریکا و امپریالیست‌های دیگر. یعنی سرنگونی توسط میلیون‌ها انسانی که می‌دانند برای چه می‌جنگند و در ابعادی وسیع می‌دانند که کدام نظام را می‌خواهند جایگزین نظام استثمارگر کنونی کنند و به خاطرش آگاهانه هر فداکاری خواهند کرد. این دو نوع «سرنگونی» بنیادا متفاوت است. و آن چه نیاز حیاتی جامعه و مردم است سرنگونی از نوع دوم است. یک سیاست و روش این بیانیه‌ها مسکوت گذاشتن همین مساله حیاتی است. این سکوت معنادار مانع از این می‌شود که سوالات مرکزی و اساسی که به سرنوشت میلیون‌ها

مردم مربوط است در ذهن‌ها طرح شود و ضرورت‌های مقابل روی جامعه و مردم به حداکثر روشن و صریح شود. نگاه کنیم به «بیانیهٔ اول». چه چیزی را جز «استغفای خامنه‌ای» جلو می‌گذارد؟ «چهار بی‌نیازی»: «بی‌نیاز به رأی و نظر مستبدانه اشخاص، بی‌نیاز به مجلسی فرمایشی، بی‌نیاز به دولتی بی‌اختیار، بی‌نیاز به قوهٔ قضائیه‌ای بی‌استقلال». سوال این است: رژیم مورد نظر شما قرار است به این «بی‌نیازی»‌ها چطور جواب بدهد و آلترناتیو چیست؟ این را مقایسه کنید با سند ایجابی پیشنهادی حزب کمونیست ایران (م ل م) با عنوان «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران»^۵ که در کلیات و جزئیات توضیح می‌دهد دولت سوسیالیستی نوین آینده چگونه کار خواهد کرد، اقتصاد و سیاست اش چگونه خواهد بود، چه نهادهایی نیاز است و چرا.

«گذار مسالمت‌آمیز» و ضدیت آشکار با اعمال قهر انقلابی

این بیانیه‌ها درخواست «گذار مسالمت‌آمیز» می‌دهند. روی سخن شان با کیست؟ با توده‌های مردم که در مقطعی مبارزات شان شکل‌هایی از اعمال قهر انقلابی در برابر رژیم و مزدوران و اوباش تا دندان مسلح به خود می‌گیرد (مانند اشکالی از مبارزه که در دی ماه ۹۶ شاهد آن بودیم). وگرنه جمهوری اسلامی که سرآمد در اعمال قهر و خشونت و سرکوب و زندان و اعدام و شکنجه است. اشاعهٔ سیاست خرافی و توهم برانگیز گذار «مسالمت‌آمیز»، سیاست جناح‌هایی از حاکمیت فعلی و قشرهای میانی و نمایندگان سیاسی آن‌ها است که از انقلاب بیشتر از ارتجاع هراس دارند و ضدیت با قهر انقلابی تاریخی کد و برچسب همهٔ نیروهای راست و رفرمیست بوده است. نیروهای مسلح، قلب هر دولتی هستند و تضمین کنندهٔ ادامهٔ حاکمیت و حیات هر نظامی. این دستگاه عریض و طویل و حجیم نظامی/امنیتی در جمهوری اسلامی نگرهبان یک نظم ارتجاعی است و نه فقط برای «دفاع از تمامیت ارضی» که برای حفاظت از منافع طبقات سرمایه‌دار و استثمارگر و مقابله با تعرضات انقلابی توده‌های مردم، ساخته شده و تکامل یافته است. هیچ انقلابی امکان ندارد بدون در هم شکستن این دم و دستگاه و به طور مسلحانه، به پیروزی برسد. تاریخ این را بارها و بارها ثابت کرده است.

«برای این که تفنگی نباشد، باید تفنگ در دست گرفت». اما سیاست این بیانیه‌ها بر حذر داشتن مردم از اعمال قهر انقلابی و عادلانه در برابر قهر ضدانقلابی و ناعادلانه است و مقید کردن مردم در چارچوبه‌های سیاست راست و سازشکارانه مورد نظر خود.

مسالهٔ امپریالیسم و یک خط قرمز

نه تنها جمهوری اسلامی که کلیهٔ امپریالیست‌ها، دشمنان مردم هستند. این مساله‌ای است که در این بیانیه‌ها مسکوت گذاشته شده است. حتا برخی از منتقدین این بیانیه‌ها هم به این موضوع نپرداخته‌اند. این نپرداختن، نشان از یک گرایش و خط نادرست بسیار خطرناک است. به ویژه امروزه با حاد شدن تضادهای میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا و ضرورت آگاهی از ماهیت این دو نظام منسوخ و مبارزهٔ علیه هر دو آن‌ها، در سیاست و عمل نیروی مردم و مبارزات شان را در جهت صف کشی میان دو نیروی عمیقاً ارتجاعی (امپریالیسم و اسلامگرایی جمهوری اسلامی) قطب‌بندی می‌کند. در واقع سوال این است: آیا انتظار دارید تا رژیم فاشیستی حاکم بر آمریکا به کمک شما بیاید؟ آیا ائتلاف زشت با نیروهای سلطنت طلب و سخنگویان فارسی زبان رژیم ترامپ/پنس شما را وادار به سکوت کرده است؟ از دید ما کمونیست‌ها هم جمهوری اسلامی و هم امپریالیست‌ها آمریکایی و دیگر امپریالیست‌ها علیه مردم ایران و جهان هستند و سمت گیری با هر کدام شان به معنای تقویت دیگری است و روشن و شفاف موضع گرفتن علیه هر دو، یک خط قرمز است و بیان رابطهٔ میان مردم و منافع اساسی شان با مترجعین و امپریالیست‌ها.

مساله «خوش نام و بدنام» نیست

برخی از حامیان این بیانیه‌ها امضای انسان‌هایی خوش نام و شریفی مانند گوهر عشقی را دلیلی بر صحت این سیاست می‌دانند. اما مساله این است که درست یا نادرست بودن یک سیاست و بیانیهٔ سیاسی را موقعیت طبقاتی و یا درد کشیدگی افراد یا ترکیب درهم آشفتهٔ آن تعیین نمی‌کند. اولین معیار این است که آیا مرز تمایز روشنی میان دوستان و دشمنان مردم در آن ترسیم شده است؟ آیا حتا در حد چیزی کمتر از انقلاب کمونیستی، به روی آن تضادها و معضلاتی که مردم از آن

رنج می‌برند و مرتبا به مبارزه علیه آن‌ها کشیده می‌شوند، (مانند ستم ملی، فقر، ستم بر زن، نابودی محیط زیست) انگشت می‌گذارد؟ پاسخ به این سوالات از طرف نویسندگان این بیانیه‌ها، یک نه بزرگ است.

«شجاعت و جسارت»

طرفداران این بیانیه‌ها از «شجاعت و جسارت» نویسندگان سخن می‌گویند و این که جرات کرده‌اند خواستهٔ استغفای خامنه‌ای را طرح کنند. نخست این که هر طبقه‌ای سخنگو و مدافع جسور خود را دارد. اما این مساله حاوی هیچ امتیازی برای خط و سیاست و برنامهٔ آن طبقه نیست و «حقانیت» به وجود نمی‌آورد. دوم این که طرح این خواسته در سطح جامعه، مسالهٔ تازه‌ای نیست و در مبارزات سال ۸۸ و بسیار فراتر از آن در مبارزات دی ماه سال ۹۶ که ۱۰۰ شهر را در بر گرفت، شعار «مرگ بر خامنه‌ای»، «خامنه‌ای حیا کن، ولایت را رها کن» در برابر آتش گلوله توسط جوانان عاصی و جان به لب رسیده طنین انداز بود.

ماهیت و سیاست اصلی حاکم بر بیانیه‌ها

واقعیت قابل تأمل و مکرراً نیازمند تأکید این است که مردم ایران فقط با بلای جمهوری اسلامی درگیر نیستند که جایگزین کردن یک حکومت سکولار و دارای روابط دوستانه با غرب بتواند مشکلات و فجایع برآمده از آن را از بین ببرد. جمهوری اسلامی حافظ روابط تولیدی-اجتماعی سرمایه‌دارانه است و هر رژیم دیگری با هر عنوان و نامی چه سلطنت مشروطه چه جمهوری دمکراتیک، چه سوسیال دمکراسی خواهان بقا و ادامه دادن روابط تولیدی-اجتماعی سرمایه‌داری باشد، درجه‌ای و سطحی از همین ستمها و تبعیضها را بازتولید خواهد کرد. از این نظر سیاست کلی حاکم بر این بیانیه‌ها، سیاست حفظ دولت طبقاتی بورژوازی موجود است. سیاستی است که توده‌های مردم را به سیاهی لشکر برنامه‌های شکست خورده و سازشکارانه تبدیل می‌کند و هدفش جلوگیری از فروپاشی کل ساختارهای سیاسی و نظامی/امنیتی دولت سرمایه‌داری در ایران است. خارج از نیت هر تک فرد نویسنده بیانیه‌ها، این سیاست آشکارا می‌خواهد شالوده‌های این

دولت ارتجاعی-طبقاتی را دست نخورده بگذارد و اجازه ندهد لطمات جدی به آن وارد شود و صرفاً با استعفای منفورترین چهره جمهوری اسلامی، علی خامنه‌ای، اوضاع را به اصطلاح «خوب» کند. اما این واقعیت ندارد و رواج خرافه و توهم است. خامنه‌ای و ولایت فقیه‌اش بیان و تشخیص سیاسی ایدئولوژیک یک نظام هستند. یک نظام طبقاتی دینی با همه مشخصات اقتصادی سیاسی و اجتماعی ستمگرانه و ارتجاعی‌اش. حتا به فرض محال اگر خامنه‌ای پیشنهاد این بیانیه‌ها را پذیرفت و استعفا داد و لابد به خیال نویسندگان بیانیه‌ها رفت یک گوشه ای نشست و مثلاً قرآن درس داد، این نظام با تمام دم و دستگاه امنیتی و سرکوبگرش و با تمام شالوده‌های استثمارگرانه‌اش بر جای باقی خواهد ماند. همان طور که فرار شاه که جای خود حتا سرنگونی رژیم شاهنشاهی، نظام اقتصادی اجتماعی ستمگرانه و استثمارگرانه حاکم بر ایران را از میان نبرد. شاه رفت و شیخ آمد و رنج و درد مردم افزون تر شد. دقیقاً به دلیل این که ساختارهای اساسی و شالوده‌های اقتصادی مبتنی بر استثمار برجای ماند، ستمگری ملی وحشیانه‌تر از قبل بر مردم روا داشته شد و به دلیل کارکرد نظام سرمایه‌داری حتا هوای تنفس مردم از آنان ربوده شد. این تجربه تلخ و دردناک نباید فراموش بشود. ما کمونیست‌ها واقعیت‌ها را به همین صورت به مردم خواهیم گفت و آن‌ها را برای یک تحول عمیق، یک انقلاب واقعی که بیشترین منفعت را در آن دارند در جریان مبارزه با جمهوری اسلامی و با افاق برپایی یک جامعه سوسیالیستی نوین آماده و سازماندهی می‌کنیم.

ما انتظار نداریم و واقعی نمی‌دانیم که این نیروهای طبقاتی و این ائتلاف راست به مسائلی چنین عمیق بپردازند و پاسخی درست و علمی به این‌ها بدهند. جامعه به طبقات تقسیم شده و هر طبقه‌ای به روش خودش و بر اساس منافع طبقاتی خودش جلو می‌رود و سیاست ریزی می‌کند. شکی نیست که طرح درست معضل (یعنی حاکمیت نظام سرمایه‌دار دینمدار جمهوری اسلامی با تمامی جوانب ستمگرانه‌اش) و ارائه راه حل (یعنی یک انقلاب واقعی و برقراری نظامی سوسیالیستی نوین با هدف گذر از هر نظام طبقاتی و دست یابی به کمونیسم) از عهده امضا کنندگان این بیانیه‌ها بر نمی

آید. فقط یک نیروی کمونیست که دارای روش و رویکردی علمی باشد و جمع‌بندی درستی از مثبت و منفی‌های تجارب انقلابات گذشته و خیزش‌های بزرگ توده‌ای داشته باشد، می‌تواند راهی دیگر که واقعا به نفع توده‌های مردم است را ترسیم کند، برایش کار کند و بجنگد. پس، مساله این نیست که چرا نویسندگان بیانیه‌ها مثل ما فکر نمی‌کنند. مساله این است که محتوای این بیانیه‌ها حتا در حد و قواره‌ای نیست که بتواند در محدوده‌ای کم‌تر از انقلاب هم قرار گیرد و کمکی به باز کردن راه برای ریشه کن کردن نظام جمهوری اسلامی و همه ستم‌های ناشی از حاکمیت چنین نظامی بکند. وضعیت بحرانی جمهوری اسلامی، جامعه را در آستانه تحولات بزرگی قرار داده و نتیجتاً نیروهای طبقاتی مختلف را به تحرک واداشته است. هر طبقه‌ای تلاش می‌کند مهر خود را بر تحولات جاری بکوبد و مختصات رژیم آتی را بر اساس منافع طبقاتی و برنامه سیاسی خود، تعیین کند. بیانیه‌های «۱۴ نفر» و سیاست حاکم بر آن تلاشی است در این راستا. ما کمونیست‌ها در اوضاع بحرانی کنونی با دو وظیفه دائم روبرو هستیم:

۱ - به راه انداختن جنبش مبارزه و مقاومت علیه جمهوری اسلامی بر اساس یک آگاهی سیاسی انقلابی و همگانی حول درک صحیح از دوست و دشمن و حول مهمترین گسل‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی این سیستم و گسترش خواست «هفت توقف» در میان مردم. همچنین آگاهی دادن نسبت به ریشه‌های عمیق این ستم‌ها در جامعه و به طور علمی مستدل کردن این که تنها راه نجات جامعه از فلاکت موجود انقلاب است و نه چیزی کمتر از آن. این «هفت توقف» عبارتند از: توقف قوانین شریعت و دولت دینی. توقف رژیم نظامی - امنیتی و استبداد سیاسی. توقف حجاب اجباری و ستم بر زن. توقف جنگ‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه. توقف فقر، بیکار و آوارگی. توقف ستمگری ملی علیه ملل غیرفارسی. توقف روند نابودی محیط زیست. همگانی شدن آگاهی و مبارزه و مقاومت حول این هفت گسل، صف مردم را نه فقط علیه جمهوری اسلامی بلکه علیه هر شکل از مانور دهی سیاسی و ایدئولوژیک نیروهای ارتجاعی و

ادامه در صفحه بعد

عدالت برای ...

قضایی این رژیم از هر سه جنبه اسلامی، سرمایه‌داری و نظامی آن بلند می‌شود. جمهوری اسلامی یک حکومت دینمدار فاشیست سرمایه‌داری است. یک بسته بندی ویژه و درهم تنیده است. اسناد و مدارک و شواهد این امر را در چهل سال گذشته هم در نظریه‌های حکومتی و اجتماعی رهبران جمهوری اسلامی (از خمینی تا خامنه‌ای و هر چیزی این وسط) می‌توان جست، هم در دکترین‌های امنیتی آن، هم در قانون اساسی و قوانین جزایی و کیفری اسلامی کشور و هم در پراتیک دادگاه‌های «انقلاب» و سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام سیستماتیک و همچنین در اعمال حجاب اجباری. جنبش عدالت خواهی برای کشتار دهه شصت، می‌تواند تریبون توقف فوری دخالت دین در امور جامعه و مشخصاً الغای فوری و بی‌قید و شرط تمام قوانین کیفری اسلامی، قانون مجازات‌های اسلامی و اعدام و حجاب اجباری شود.

۲- این جنایت، با تمام جنایت‌های دیگر این نظام در چهل سال گذشته درهم تنیده‌اند. فقط در یکسال گذشته صد در صد به تعداد زندانیان سیاسی اوین در بخش زنان افزوده شده‌اند که بسیاری از آنان فعالین جنبش ضد حجاب اجباری و فعالین کارگری و محیط زیست و وکلا و مدافعین حقوق بشری بوده‌اند (برای آمار موثق به فیس بوک رضا خندان همسر نسرين ستوده مراجعه کنید). شکنجه‌های زندانیان به شکل‌های مختلف ادامه دارد. جنبش عدالت خواهی برای کشتار دهه شصت می‌تواند شعار «همه برای همه» را فراگیر کند و توقف همه این تبه کاری‌ها و آزادی بی‌قید و شرط فعالیت سیاسی و صنفی و آزادی فعالین حقوق بشر، کارگری، زنان، ملیت‌ها، دانشجویی، معلمان، محیط زیست، ضد جنگ را بخواهد.

۳- این رژیم بخشی از نظام جهانی سرمایه‌داری است و در نهادهای سیاسی این نظام جهانی مشروعیت دارد. به همین خاطر نزدیک به سه دهه (طبق گفته عفو بین الملل) کشتار ۶۷ توسط نهادهای بین المللی مسکوت گذاشته شد. رژیم جمهوری اسلامی و آمریکا، هر دو رژیم‌هایی ارتجاعی و منسوخ‌اند. یکی کوچک و با امکانات محدود در تبه کاری و دیگری یک قدرت امپریالیستی بزرگ با ابعاد جهانی در تبه کاری. ضروری است که جنبش عدالت خواهی در ایران، صدای رسایی در مورد زندان‌های آمریکا داشته باشد. به ویژه امروز که دستگیری توده ای مهاجرین لاتین عملکرد روزانه رژیم ترامپ در آمریکاست.

با دیدن و تبیین کامل حقیقت کشتار ۶۷، هرچه بیشتر آن را تبدیل به تاریخی کنیم که همیشه به رهایی همه مردم ایران و جهان خدمت کند و پشتوانه ای شود برای این که امروز، مقاومت درون زندان، مبارزات بازمندگان آن کشتار و وکلای شجاع مردم را هرچه بیشتر و بهتر در راه تحقق امری که چهل سال است عقب افتاده در آوریم و این ماشین خوف وحشت را درهم بشکنیم.

در جنبش عدالت خواهی بدیل انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران را به بحث و گفتگو تبدیل کنیم.

ضروری است که فعالین جنبش عدالت خواهی در مورد ماهیت هر آلترناتیوی که امروز در مقابل جمهوری اسلامی گذاشته می‌شود فکر کنند و نظر دهند و صدای خود را در این زمینه هم به گوش همه برسانند. این حق رفقا و دوستان و دلبندان ماست که در دهه شصت کشتار شدند. آنان سر خود را برای آینده‌ای که قصد ساختنش را داشتند، دادند. این آینده هنوز منتظر متولد شدن است. «یادمان»‌ها را باید با این بحث زندگانی بالندگی بخشیم.

رفقای کمونیست: با رساندن پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین به دست وکلای مردمی و به درون زندان‌ها - نه فقط به زندانیان سیاسی بلکه همچنین زندانیان جرائم غیر سیاسی - به بحث و آگاهی در زندان در مورد جامعه آینده دامن بزنیم. این پیام را فراگیر کنیم که:

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران به لحاظ خصلت و ماهیت طبقاتی، درست نقطه مقابل دولت کهنه و رژیم اسلامی آن خواهد بود. جمهوری اسلامی، منافع گروه کوچکی از استثمارگران حاکم در ایران و جهان را برآورده و تقویت می‌کند. اما جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، منافع پرولتاریا و دیگر قشرهای تحت ستم و استثمار مانند ملل تحت ستم و زنان و به طور کلی اکثریت مردم را نمایندگی کرده و نقطه عزیمت منافع آن‌ها خواهد بود و وظیفه‌اش این خواهد بود که دائماً ملزومات و راه‌های ایفای نقش هر چه گسترده تر از سوی آحاد مردم و گروه‌ها و تشکلات سازمان یافته آنان در اعمال قدرت سیاسی و اداره جامعه بر اساس اصول جامعه سوسیالیستی نوین را باز کند و گسترش دهد تا آن‌ها با اراده

ادامه در صفحه بعد

درباره بیانیه های ...

امپریالیستی تقویت می کند. شعار اصلی و چارچوب چنین جنبشی باید ضدیت با امپریالیسم و جمهوری اسلامی باشد. زیرا هر دوی آنها به لحاظ اجتماعی نیروهایی تاریخی منسوخ و کهنه هستند. هر دوی آنها، نظام اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ستمگرانه و استثمارگرانه سرمایه داری را در شکل های مختلف نمایندگی و به مردم ایران و خاورمیانه و جهان تحمیل می کنند. برای تحقق این سیاست که منطبق بر نیازهای اساسی توده های مردم و در واقع «خط قرمزهای» میان مردم و ارتجاع جمهوری اسلامی و امپریالیسم است، ما کمونیست ها با هر نیروی مترقی که کمونیست نیست و مطالبه اش کمتر از انقلاب کمونیستی است، آماده به اتحاد و همکاری هستیم در عین این که

در فضای دوستانه و سالم تلاش می کنیم از طریق این فرآیند اتحاد و همکاری به حداکثر ممکن افراد را به لحاظ آگاهی ذهنی به سوی موضع کمونیستی جلب کنیم. ۲: پیش گذاشتن تنها بدیل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در مقابل جمهوری اسلامی که قادر است و می تواند به رهایی مردم منجر شود. نپرداختن به این واقعیت که تنها بدیل کیفیتا و بنیادا متفاوت فقط یک جمهوری سوسیالیستی نوین است و تنها راه تحقق آن انقلاب کمونیستی است در واقع خالی گذاشتن میدان برای بازسازی دولت دیکتاتوری بورژوازی در شکل های دیگر است. پس وظیفه عمده ما کمونیست ها این است که آگاهی در مورد این بدیل و نقشه راه آن، در گسترده ترین مقیاس

در میان توده ها تبلیغ و ترویج شود و مردم بیشتری حول آن آگاه و متحد و سازمان دهی شوند. دو سند مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران و پیش نویس قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، تکیه گاه همیشگی ما در پیشبرد این وظیفه اند. ■

آتش

- ۱- رجوع کنید به بیانیه ۱۴ فعال مندی سیاسی داخل کشور منتشر شده در تاریخ خرداد ماه
- ۲- سایت www.akhbar-rooz.com ۱۴ مرداد ۱۳۹۸
- ۳- همان جا - ۲۲ مرداد ۱۳۹۸
- ۴- رجوع کنید به سایت www.rowzane.com
- ۵- این سند را در سایت زیر بخوانید: www.cpiiml.org



عدالت برای ...

و آگاهی هر چه بیشتر به سمت از بین بردن کلیه روابط استثمارگرانه و ستمگرانه در ایران و جهان و استقرار کمونیسم در جهان حرکت کنند. اعمال جدایی دین از دولت، از پایه ای ترین اصول و ضرورت های آزادی و برابری جامعه ما است. با سرنگونی دولت دینمدار، حاکمیت شریعت در عرصه عمومی جامعه - قانون، آموزش، فرهنگ و هنر، اقتصاد و سیاست - ملغا و غیرقانونی خواهد شد. جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، حکومتی سکولار بوده و دارای هیچ نوع ایدئولوژی رسمی (حتا ایدئولوژی کمونیستی) نخواهد بود. تصویب یک قانون اساسی بسیار صریح و روشن و ایجاد ابزار و ضمانت اجرایی برای آن، از گام های اول در استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران خواهد بود.

قانون اساسی حقوق همه اهالی کشور را بر مبنای شهروندان برابر تضمین خواهد کرد. جزئیات این حقوق در پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین مشخص شده است. حقوق و آزادی های گسترده ای که مورد

نیاز توده های مردم است، حق کار و آموزش علم و بهداشت و سرپناه، حق آزادی بیان و اندیشه و اعتراض و تشکل، آزادی و برابری کامل زن و مرد در مقابل قانون و در همه عرصه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، آزادی و برابری برای ملل تحت ستم، حق آفرینش هنری بدون سانسور و محدودیت، توسط نظام سوسیالیستی نوین اعمال خواهد شد و همه آحاد جامعه از این حقوق بهره مند شده و موافقین دولت سوسیالیستی از امتیازات ویژه در هیچ عرصه ای برخوردار نخواهند بود. جامعه سوسیالیستی، نه سازمان اطلاعات و جاسوسی علیه مردم خواهد داشت و نه وزارت خانه و نهاد سانسور کتاب و نه ضرورت مجوز دولتی برای نشر. این نوع نهادها همراه با کلیت دستگاه دولت جمهوری اسلامی درهم شکسته خواهند شد. در جامعه سوسیالیستی نیروی پلیس و ارتش و مسائل مربوط به جرم شناسی و نظام کیفری و قضایی دارای مبنا و اصولی بنیادا متفاوت با جمهوری اسلامی خواهند بود. حتا، توده های مردم دارای نهادهایی خواهند بود که مثل سپر دفاعی از مردم در مقابل دولت (بله، در مقابل دولت سوسیالیستی) حمایت خواهد کرد. در ایجاد این ساز و کار، تشکلات سیاسی و صنفی و حقوقی جامعه مدنی (یعنی تشکلات مستقل از دولت) نقش برجسته ای خواهند داشت که جزئیات آن در «پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی ایران» تبیین شده است. ■

زیلانوشه

بخش سوم

سه منبع و

سه جزء

لیبرالیسم

چپ

آنا تومی بوژوا - دموکراسی چپ ایران

الف) اومانیسیم

برای نشان دادن ماهیت ایده آلیستی و ضد مارکسیستی نظرات منصور حکمت و کمونیسم کارگری باید سه منبع و سه جزء این جریان لیبرالیستی چپ یعنی اومانیسیم (انسان محوری)، اکونومیسم و رفرمیسم را به ترتیب بررسی کرد. پیروان حکمت مدعی اند او بود که «انسان را به کمونیسم برگرداند و ارزش انسان، خوشبختی، رفاه و آزادی را در محور کمونیسم قرار داد» و «جوهر انسان گرایی مارکسیسم را از زیر آوار تحریفات طبقات دیگر بیرون کشید و بر آن تاکید کرد». این جمله منصور حکمت که «اساس سوسیالیسم انسان است... سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است» اصطلاحا به لگو و تابلوی این خط تبدیل شد. حکمت گفت:

من فکر می کنم زیب پوست هر انسان منصفی را باز کنید یک کمونیست بلشویک را می بینید... در وجود تک تک ما سوسیالیست های پرحرارتی نهفته است که می خواهد از این قالب بیرون بزند... من معتقدم آن سوسیالیسم درونی ما، آن آدم سوسیالیستی که داخل پوست جلد ما است زیر بار هویت هایی که در طول زندگی برایش تراشیده می شود... مدفون است. یکی از کارهایی که یک حزب کمونیستی باید بکند این است که این فضا را کنار بزند و آن آدم سوسیالیستی که در وجود اکثریت ما... را بیرون بیاوریم... اما اگر یک نفر، حتی یکروزه، یک لحظه، در برابر

یکی از تبارزات این گردش به راست فکری، در همین مورد اومانیسم و درک‌های ایده‌آلیستی از انسان و حقوق و ماهیت او بود. علاوه بر این حکمت با جا انداختن مفاهیم غیر علمی مثل سرشت انسان، حقوق جهانی انسانی، حرمت جهانشمول انسانی و غیره برای گردش به راست‌های سیاسی و سازش‌های سیاسی جریان‌شان هم توجیه و محمل فلسفی و تئوریک جور می‌کرد. اومانیسم حکمتیستی با علنی شدن کامل ماهیت بورژوا دمکراتیک خط و نظرات منصور حکمت در دهه ۱۳۷۰ و بعد از فروپاشی شوروی تطابق داشت. این قسمت را با نقل قولی از یکی از مقالات نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (م ل م) در دهه ۱۳۸۰ به پایان می‌بریم:

اومانیسم حزب کمونیست کارگری درعین حال برای جهتگیری‌های سیاسی جدیدی که این حزب در مقابل روی خود قرار داده، پشتوانه نظری فراهم می‌آورد. تنها با سازش و التقاط میان اومانیسم و کمونیسم است که می‌توان سازش طبقاتی را هم معقول جلوه داد. «سناریوی سیاه و سفید» نوشت. از مدرنیسم امپریالیستی در مقابل سنت‌گرایی فئودالی به دفاع برخاست، در پی ائتلاف با نیروهای سفیدی چون سلطنت طلبان برآمد... منکر تضادهای مهمی چون تضاد میان زن و مرد و ملل ستمگر و ملل ستم‌دیده شد. به تحقیر جنبش زنان پرداخت و با جنبش ارتجاعی که بورژوازی تحت عنوان «پرولایف‌ها» (طرفداران زندگی - مخالف سقط جنین) به راه انداخت، هم صف شد. ستم ملی را نفی کرد، رابطه ملت ستم‌دیده با ملت ستمگر را مخدوش کرد... و عملاً با شونینست‌های فارس همراه شد. و سرانجام در مقابل استبدالات «اومانیستی» امپریالیست‌ها برای لشکرکشی به افغانستان سر فرود آورد و هورا کش خجالتی چنین تجاوزهایی شد. این است کاربرد سیاسی «کمونیسم انسانی» در شرایط امروزی و ماهیت واقعی و زشت آن.^{۱۱}

ادامه در صفحه بعد

یعنی «سوسیالیست‌های تخیلی» شکل انقلابی‌تری به خودش گرفت، اما نمی‌توان مارکسیسم را معادل آن دانست.^{۱۰} مارکس و انگلس با به چالش کشیدن درک ایده‌آلیستی جنبش روشنگری و سوسیالیست‌های تخیلی از تاریخ، جامعه، انسان و اخلاق بود که پایه‌های سوسیالیسم علمی را گذاشتند و به این معنا شکل‌گیری علم کمونیسم (مارکسیسم) با گسست از اومانیسم و جنبش روشنگری صورت گرفت. مارکس حتی آنجا که از امکان ساختن جامعه‌ای صحبت می‌کند که به تبعیت و بندگی انسان نسبت به کار پایان بخشیده و توان اعمال اراده فرد بر زندگی و اموراتش را بالفعل خواهد کرد هم این مساله را نه به‌عنوان یک امر «ذاتی» یا سرشت نشان طبیعت انسان بلکه به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و تاریخی در یک دوره معین از تاریخ بشر مورد تحلیل قرار می‌دهد. رشد نیروهای تولیدی و تولید اجتماعی در سطح جهان به نقطه‌ای رسیده است که امکان غلبه بر کمیابی - که در جوامع قبلی انسان را به برده کار تبدیل کرده بود - را فراهم آورده و با انقلاب سیاسی و اجتماعی و ساختن کمونیسم می‌توان به جامعه‌ای بدون استثمار، ستم، تبعیض و از خود بیگانگی دست یافت. اما این امکان نه اجتناب‌ناپذیر است و ذاتی انسان‌ها.

پس دیدیم که منشأ اصلی انحراف اومانیستی حکمت و حکمتیسم از مارکس و مارکسیسم، نگاه غیر علمی آن‌ها به تاریخ، جامعه، انسان و دگرگونی‌های اجتماعی است. اما اومانیسم حکمتیستی دینامیک‌های سیاسی و تاریخی خاص خودش را هم دارد. به لحاظ تاریخی مشخصاً از اوایل دهه ۱۹۹۰ و بعد از سقوط کمونیسم دروغین شوروی سرمایه‌داری (۱۹۵۶-۱۹۹۱) بود که گرایش اومانیستی در بحث‌های حکمت و حزب او پر رنگ شد و اصطلاحات و ترکیباتی مثل «اصالت انسان» «مسخ انسانیت در جامعه سرمایه‌داری» «احترام به حیات انسانی» و غیره مطرح شدند. در قسمت قبلی این سلسله مقالات گفتیم که چگونه حکمت و جریان چپ لیبرالیستی و بورژوا دمکراتیکی که او در ایران نمایندگی و تبلیغ می‌کرد، در مقابل شکست موج اول دولت‌ها و انقلاب‌های سوسیالیستی دست به انحلال تمام دستاوردها و مفاهیم مارکسیستی و یک گردش به راست فکری و استراتژیک زدند.^{۱۱}

شکل صورت‌بندی کرد که: «آیا چیزی به نام سرشت انسانی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اما فقط سرشت انسانی مشخص، نه سرشت انسانی مجرد. در جامعه طبقاتی هیچ ماهیت انسانی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد. سرشت انسانی مافوق طبقاتی وجود ندارد».^۶ باب آواکیان در مباحث سنتز نوین کمونیسم پیرامون درک از سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی و مقولاتی مثل دولت، آزادی و دمکراسی این مساله را مورد بررسی دیالکتیکی و علمی تری قرار داد و با رد چیزی به نام «طبیعت بشری» تأکید کرد خواسته‌ها، نیازها، آرزوها و باورهای انسان‌ها به لحاظ اجتماعی مشروط و معین هستند و بر اساس تغییر در خصلت نیروهای تولیدی آن جامعه تغییر می‌کنند و نه بر اساس یک نوع گرایش ذاتی در طبیعت بشر.^۸ به یک معنا تاریخ بشر، تاریخ تغییر و تحول ماهیت او بود که با دگرگونی‌های اجتماعی و تاریخی و با تغییر در نیروهای تولیدی و روابط تولیدی جامعه دچار دگرگونی شده است.

حکمت و کمونیسم کارگری جهت کسب اعتبار برای اومانیسم شان به برخی اصطلاحات و تعابیر مارکس (به ویژه آثار اولیه مارکس) مثل از خود بیگانگی یا بت‌وارگی (فتیشیسم) کالایی در کتاب سرمایه استناد می‌کردند. دیگر رهبران کمونیسم کارگری با صراحت بیشتری از مترادف بودن اومانیسم و مارکسیسم گفتند.^۹ اما دیدیم مارکس و مارکسیسم به چنین تعاریف و تعابیر ایده‌آلیستی از ماهیت بشر قائل نیستند و مفاهیمی مثل حقوق انسانی، حرمت انسانی، ارزش انسانی و غیره پدیده‌هایی اجتماعی و تاریخی‌اند که نمی‌توان به یک ذات و مرجع ابدی و غیر تاریخی ارجاعش داد و از آن اصل مقدس ساخت. اومانیسم یا این ابدیت مقدس بخشیدن به مفاهیم اجتماعی از جمله حقوق و سرشت انسان، ایدئولوژی بورژوازی قرن ۱۷ و ۱۸ اروپا در مبارزه با فئودال‌ها، کلیسا و بقایای فکری و فرهنگی فئودالیسم و در تداوم جنبش روشنگری بود. جنبشی که در زمان خودش به علت تأکید بر قابل فهم بودن جهان، جهان‌بینی علمی (با تمام محدودیت‌هایی که در آن مقطع داشت) و در افتادن با ارزش‌های کلیسا و دین، دارای ماهیت مترقی بود و در ادامه در قالب جناح چپ جنبش اومانیستی اروپا

یک واقعه در زندگیش انصاف به خرج داده باشد به نظر من اگر وسایل حفاری بیاوریم و بکاویم داخل آن آدم یک کمونیست پیدا می‌کنیم.^۲ در بحث پیرامون مخالفت با حق سقط جنین زنان به «احترام به حیات انسانی» و «رجعت به احساس واقعی» انسانی اشاره کرد^۴ و در مورد دیگری از «بازگشت به هویت انسانی» گفت و این که «سوسیالیسم قرار است این هویت را به انسان‌ها برگرداند... فرد در تفکر بورژوازی یعنی انسان سلب هویت شده... سرمایه‌داری هویت انسانی ما را سلب می‌کند».^۵ تعاریف حکمت و پیروانش از «ذات انسان» و «سرشت انسان» بیشتر یادآور اصطلاحات عرفانی و دینی یا بحث نظریه پردازان بورژوازی و بیودترمنیست‌ها از «طبیعت انسان» است تا نگاه علمی ماتریالیسم تاریخی. با این تفاوت که انسان‌شناسی بورژوازی ذات و سرشت انسان را رقابت جویی، برتری طلبی بر دیگران، زیاده خواهی و خودخواهی تعریف می‌کند و حکمت برابری خواهی، نوع دوستی، آزادی خواهی، احترام به دیگری و غیره. اما منطبق همان منطبق است و اشکال همان درک غیر علمی. حق با حکمت است که هویت‌های جعلی ملی، دینی، طبقاتی، جنسیتی و غیره همگی اموری برساخته جوامع طبقاتی هستند و ذاتی انسان‌ها نیستند اما مارکس و ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی نشان می‌دهند که چیزی مشابه «هویت سوسیالیستی آدم‌ها» هم وجود ندارد و مارکسیسم به سرشت تغییرناپذیر انسانی قائل نیست که با کابودنش گوهر سوسیالیستی و کمونیستی قائم بالذات افراد بیرون بزند!

ماهیت بشر بسته به دوره تاریخی که در آن زندگی می‌کند و بسته به روابط تولیدی آن دوره تاریخی، متغیر و همواره در حال دگرگونی و تحول بوده است. کارل مارکس در تزهایی درباره فوئرباخ گفت «ذات بشر امر انتزاعی در درون فرد بشری جدا از افراد دیگر نیست. این ذات در واقعیتش مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است».^۳ یعنی ماهیت انسان نه امری جوهری و فراتاریخی بلکه پدیده‌ای اجتماعی و موقت است که از دل شرایط تولیدی مشخصی برآمده و با تغییر روابط تولیدی دچار دگرگونی و تغییر خواهد شد. مانو تسه دون همین مساله را به این

ما در ادامه این سلسله مقالات تمام این مفاهیم را در خط فکری و پراتیک سیاسی منصور حکمت و کمونیسم کارگری تشریح و نقد خواهیم کرد. ■

سیامک صبوری

۱- او ضرورت زمانه بود. سخنرانی حمید تقوایی سال ۲۰۰۲. به نقل از نشریه انترناسیونال شماره ۸۱۹ جمعه ۱۷ خرداد ۱۳۹۸

۲- انسان گرایی مارکسیستی منصور حکمت قطب نمای ما. سخنرانی اثر ماجدی در انجمن مارکس-حکمت لندن ژوئن ۲۰۰۴

۳- این حزب شما است. سخنرانی منصور حکمت در استکهلم اکتبر ۱۹۹۹

۴- درباره سقط جنین. مصاحبه منصور حکمت با نشریه همبستگی. شماره ۷۳ اوت ۱۹۹۷ و شماره ۷۴ سپتامبر ۱۹۹۷

۵- مارکسیسم و جهان امروز. در برگزیده ای از مقالات منصور حکمت. انتشارات کمیته سازمانده حزب کمونیست کارگری ایران. ۱۳۸۴ ص ۲۶۴-۲۶۳

۶- تزه‌های مارکس درباره فوئرباخ. کارل مارکس. ترجمه باقر پرهام. نشر اینترنتی

۷- سخنرانی در محفل ادبی و هنری پیمان. منتخب آثار مائو. جلد ۳. اداره نشریات زبانهای خارجی پکن. ۱۹۷۱. ص ۱۳۴

۸- دولت و آزادی. باب آواکیان. ترجمه منیر امیری. نشر آتش. ۱۳۹۳. ص ۷۲ و ۸۶

۹- نگاه کنید به:

- سوسیالیسم عین انسانیت است. حمید تقوایی. نشریه انترناسیونال دور دوم شماره ۷۵۸ فروردین ۱۳۹۷

- درخت سبز زندگی. سخنرانی حمید تقوایی در انجمن مارکس استکهلم. اکتبر ۲۰۰۵

۱۰- در مورد جنبش روشنگری و رابطه مارکسیسم و مدرنیته و روشنگری نگاه کنید به:

- نقد جهان اوجالان. صلاح قاضی زاده. ۱۳۹۵. فصل هشتم. ص ۲۵۶ تا ۲۶۰

Marxism and the Enlightenment. Bob Avakian. December 2, 2001 Revolution Newspaper | revcom.us

۱۱- آتانومی بورژوا دمکراسی چپ ایران. بخش دوم: تاریخ شکست خوردگان، تبارشناسی تاریخی کمونیسم کارگری. سیامک صبوری. نشریه آتش شماره ۹۳ مرداد ۱۳۹۸

۱۲- مارکسیسم اومانستی یا مارکسیسم تقلبی. نشریه حقیقت دور سوم. شماره ۶ مهر ۱۳۸۱

در

روزهای منتهی به دادگاه سپیده قلیان و اسماعیل بخشی، بار دیگر جنگ و جدل در فضای مجازی (به ویژه توئیتر) درباره نقش و تبعات حضور فعالین سیاسی در مبارزات کارگران هفت تپه به مجموعه ای از مباحث فرسایشی، نازل و غیراصولی منجر شد. «انتقاد» و «دفاع» از فعالین هفت تپه عمدتاً به دست آویز تسویه حساب‌های شخصی مبتذل، بلوک بندی‌های مجازی «وان نایت استند»، چاقوکشی‌های اینترنتی و افشاجری‌های بی‌مقدار تبدیل شد. به واقع از این انحطاط دوری باید جست، عریانش کرد و امید داشت که باقی فعالین سیاسی چپ با انگیزه‌ها و روش‌های غیر بیمار به نقد و مبارزه خطی و نظری بپردازند. مشکل این که با طیفی از افرادی روبرو بودیم که برخی به واقع دغدغه نقد صحیح و دفاع اصولی داشتند. بعضی از هر دو طیف، دچار خود به خودی گرایه‌های ملال آور فضای مریض و هیجان زده اینترنت شدند. و تعدادی نیمه‌سلبریتی‌های تشنه فالوئر که با هدف پروار کردن ایگوئیسم جنبدشان به ابعاد زشت ماجرا دامن زدند.

شاید عبث‌ترین کار در مواجهه با این پدیده، موعظه اخلاقی و فراخوان به خویشتن‌داری باشد. هرچند ما با بی‌پرنسیپی‌های ایدئولوژیک و اخلاقی در هر دو سوی این غائله روبرو بودیم، اما ایراد اساسی کار در خط سیاسی-ایدئولوژیک نادرست و منحطی بود که طرفین به درجات مختلف برای «کم کردن» روی دیگری در پیش گرفتند. مائو تسه دون شصت سال پیش اصول کمونیستی در مبارزات خطی را چنین صورتبندی کرد که: «مارکسیسم را به کار بندیم نه رویزیونیسم را، رُک و صریح باشیم نه دسیسه چین و توطئه گر، به وحدت فکر کنیم نه جدایی و انشقاق»^۱. او همچنین بر ضرورت قائل شدن تفاوت میان نحوه حل تضادها با دشمن و چگونگی حل تضادهای درون خلق تأکید کرد.^۲ ماهیت اولی، آشتی‌ناپذیر و خصمانه است و خصلت دومی اقناعی و غیر آنتاگونیستی. مخدوش کردن این دو سطح از حل تضاد، نه تنها مستعد چپ روی و راست

روی بلکه پذیرای انحطاطی است که اخیراً شاهدش بودیم. اما در پس این قیل و قال، عناصر یک بحث سیاسی قابل تأمل را باید بازشناخت و به سطح بررسی و نقد کشید. انحطاط غالب در جدل اخیر اگر شناسایی و ریشه‌یابی نشود، دیر یا زود از حفره دیگری بیرون خواهد زد و دامان عده دیگری را خواهد گرفت. محرک خط مسلط در هر دو جناح این نزاع دو پیش فرض اساساً نادرست بود.

یک گروهی که معتقد بودند علت دستگیری اسماعیل بخشی حضور عناصر «غیر کارگری» بود و امثال سپیده قلیان «با حضور بی‌مورد و تحریک‌کننده‌شان، فقط هزینه‌های مبارزه را بالا بردند». به باور این

دادگاه هفت تپه و دو گرایش منحط در حل تضادهای درون خلق

گروه باید از هر فرصتی برای به چالش کشیدن «علنی‌گرایی» یا حضور افراد و جریان‌های سیاسی در جنبش‌های صنفی کارگری استفاده کرد.

آن‌ها ندانسته و ندیدند که پیش شرط هر نوع نقدی، دفاع از حق فعالیت کنشگران سیاسی چپ و غیر چپ در مقابل جمهوری اسلامی است. گیریم علنی‌گرایی یا آماتوریزم به واقع مسبب لطمه و زیان شده باشد، قبل از هر چیز یقنه رژیمی را بگیرد که جوابش به فعالیت سیاسی علنی و غیر علنی و حتی هر کنش فرهنگی و صنفی‌ای چیزی جز مشت و گلوله نیست. اسفناک آن که بخشی از این جناح، لبه اصلی انتقادشان را به اشخاص، انگیزه‌های فردی و حتی رنگ مو، مشخصات ظاهری و پیشینه خانوادگی شان تنزل دادند! این‌ها دیگر نه کیفیت یک پلمیک مارکسیستی دغدغه‌مند بلکه رتوریک و تپوئل‌های مجلات زرد و عوارض روان زخم‌های فضای مجازی است.

این باور که «جمهوری اسلامی هفت تپه را سرکوب کرد، چون فعالین سیاسی و مطبوعاتی به آنجا رفتند» بیش از هر چیز از عدم شناخت نسبت به ماهیت دولت جمهوری اسلامی بر می‌آید. گیریم بهانه‌ی حکومت برای دستگیری امثال اسماعیل بخشی، حضور فعالین سیاسی و رسانه‌ای بود، سرکوب و دستگیری معلمان، بازنشستگان، درویش، فیلم سازان، فعالین محیط زیست، نویسندگان و حتی معترضین به سگ گشی توسط پلیس و دستگاه قضایی ایران را چطور توجیه می‌کنید؟ جمهوری اسلامی چهل سال است که تحمل هیچگونه مخالفت سازمان یافته سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و صنفی را ندارد و سرکوب فاشیستی هرگونه صدای مخالف و منتقد از ویژگی‌های این حکومت و در عین حال از گسل‌های آسیب‌پذیری آن است. جمهوری اسلامی دیر یا زود فعالین سندیکای کارگران هفت تپه را سرکوب می‌کند تا مانع از تکثیر یک جنبش سازمان یافته صنفی و مطالباتی در دیگر کارخانه‌ها و اصناف بشود. علم کردن حضور فعالین سیاسی به عنوان علت سرکوب و دستگیری، گل به

خودی و تبرئه کردن دستگاه زنجیر و زندان جمهوری اسلامی است. با تحلیل از اوضاع و واقعیت، شوخی نکنید!

دیگر این که کشیدن سیم خاردار بین امر سیاسی و امر صنفی غلط اندر غلط است. هر گونه تحرک صنفی و اجتماعی ذاتاً امری است سیاسی. به ویژه در کشوری که رفتن زنان به ورزشگاه، مهمانی‌های خانوادگی و الی آخر مستعد تبدیل شدن به «تهدید امنیت داخلی» هستند! این وظیفه فعالین سیاسی و کمونیست‌ها است که در هر جنبش مبارزاتی مردمی شرکت کنند و خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح و راهگشا را به درون این مبارزات ببرند. سوال این نیست که چرا فعالین سیاسی در مبارزات هفت تپه یا فولاد حضور دارند، سوال اساسی و رو به جلو این است که «با چه خط و هدفی در این مبارزات حاضر می‌شویم؟». به قول لنین منشی اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری هستیم یا تریبون مردم؟ حضورمان به پشت جبهه لجستیکی

جهان بینی و روش کمونیسم

امکان تغییر رادیکال را نمی بینند. در چنین شرایطی، آگاه کردن مردم به کمونیسم نوین، ضرورتی عاجل است. زیربنای کمونیسم نوین، رویکرد و روش علمی و به کار بستن منظم آن برای کسب شناخت در مورد واقعیت‌های جامعه و جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم تا بتوانیم به وسیله مبارزه انقلابی کمونیستی، مرتجعین حاکم را سرنگون و واقعیت کنونی را عوض کنیم و جامعه ای بنا کنیم که در آن آحاد مردم بتوانند در تعاون داوطلبانه و آگاهانه برای نیک بختی جمعی و برای راهی تمام بشریت از نظام سرمایه‌داری، زندگی کنند.

در شماره قبل در همین ستون، در مورد معرفت‌شناسی (یا اپیستمولوژی) علمی و ضدیت آن با نسبی‌گرایی و مفهوم «حقیقت به عنوان روایت» نوشتیم. در این شماره، به طور متمرکز به معرفت‌شناسی و رویکرد و روش علمی می‌پردازیم. منبع این نوشته کتاب بسیار مهم «علم و انقلاب» از آردی اسکای بریک، به ویژه فصل «رویکرد علمی در بررسی جامعه و تغییر جهان» است. عنوان کامل این کتاب «درباره اهمیت علم و به کار بستن علم در بررسی جامعه، سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان» است و نسخه پی‌دی‌اف این کتاب را می‌توانید از وبسایت www.cpimlm.org پیاده کنید.

معرفت‌شناسی یا اپیستمولوژی، علم چگونه فکر کردن در مورد فکر کردن است. سوالی که معرفت‌شناسی به آن جواب می‌دهد این است: چطور می‌توانیم حقیقت چیزی را بفهمیم؟ واژه حقیقت، برای آن افکار و ایده‌هایی استفاده می‌شود که واقعیت عینی را به حداکثر ممکن، به طور دقیق و صحیح بازتاب داده و تشریح می‌کنند. در اپیستمولوژی و فلسفه علم، به آن «تئوری انطباق» یا



جهان بینی و روش کمونیستی مبتنی بر این حقیقت اساسی است: تمام واقعیت هستی از ماده متحرک تشکیل شده، هیچ چیز دیگری وجود خارجی ندارد و انسان می‌تواند واقعیت را بشناسد

و آزمایش کرده و تغییر دهد

در جمهوری اسلامی، تزریق خرافه و تفکرات غیر علمی به مغز مردم، به منابر و مساجد خلاصه نمی‌شود. برای مقابله با قدرت بیدار کننده علم، در آموزش ابتدایی و عالی، علم را ملبس به جعلیات دینی می‌کنند و حتا مراکز و همایش‌های علمی را با این معیار کنترل امنیتی می‌کنند. یک نمونه مسخره که باید با اعتراض مردم مواجه شود، سخنرانی مذهبی و «تلاوت آیات قرآن» در پلانتاریوم گنبد مینا در تهران، قبل از نمایش مستندهای علمی است که توسط مراکز علمی جهان در مورد منشاء زمین و مهپانگ و به وجود آمدن حیات بر روی سیاره ما و حرکات منظومه شمسی تولید شده‌اند. به ابتدا و گاه بیش‌زمانه به وسط این برنامه‌ها، جعلیات دینی اضافه می‌کنند و به مردم یادآوری می‌کنند که «قرآن کریم هم فراوان از منظومه شمسی نام برده است!»! رسوخ شیوه تفکر ضد علمی و غیر علمی در میان مردم سونامی نادانی در مورد خود این نظام حاکم و امکان سرنگون کردن آن را به وجود آورده است. به طوری که اکثر مردم امید ندارند که می‌توان از طریق انقلاب این نظام کهنه را سرنگون کرد و امکان آن را نمی‌بینند که می‌توان جامعه ای بنا کرد که در آن ستم و استثمار سرمایه‌داری، تاریک اندیشی دینی، بی‌حقوقی و سرکوب سیاسی، شکنجه و اعدام، نابودی محیط زیست، زن ستیزی و ستمگری ملی و جنگ‌های ویرانگر نباشد. آن‌ها امیدی به تغییر رادیکال ندارند چون عینک ضد علمی بر چشم دارند و

«هم صدایی» با دشمن معرفی‌اش کرد. مرز دوستان و دشمنان مردم، نه با احوالات لحظه ای شما در توئیتر و فیس بوک یا انگیزه‌های خرده بورژوازی فرهنگ سلبریتیسم بلکه بر اساس عینیت مواضع افراد، سازمانها و جریانها در مواجهه با پدیده‌های مختلف تعیین و ترسیم می‌شود. با توجیه زندان و داغ و درفش جمهوری اسلامی نمی‌توان ضرورت نقد و حتی برخورد صحیح با اشتباهات و خطاهای درون جبهه خلق را به تعویق و کما برد. نه برای این که مدال‌های قلابی و حلبی «دمکرات منشی» بورژوازی به گردن مان بیاویزند، بل از این رو که جدل فکری و نقد و پلمیک پیرامون تجارب مبارزاتی مختلف، دستاوردها و کاستی‌های آن بخشی از دینامیزم مبارزه با دشمن و تغییر فکر توده‌های مردم برای انقلاب است. با مغالطات و قداست نمایی‌های شبه شیعی شما، هیچگاه وقت نقد مجاهدین یا پ.ک.ک نیست که همواره زیر تیغ فشار و سرکوبند. همچنین اتحادیه کمونیست‌های ایران نباید در زمستان سال ۱۳۶۵ جزوه خود انتقادی **با سلاح نقد** در

گسست از اشتباهات و التقاطش را منتشر می‌کرد چون ده‌ها رفیق کمونیست‌مان زیر حکم اعدام و شکنجه بودند. ■

ما می‌دانیم افشای دولت سرکوبگر یک وظیفه مداوم و تطویل‌ناپذیر است. می‌دانیم حمایت از زندانی زیر چکمه اوباش جمهوری اسلامی یک ضرورت است و همچنین ترسیم خط تمایز با دشمن اصلی یعنی وحشی شکنجه‌گر و زندان ساز از بدیهیات یک مبارزه انقلابی است. اما با کدام اصل مارکسیستی و پرنسپ بر خاسته از اخلاق انقلابی، مجازیم هر نوعی از انتقاد (حتی انتقاد بی‌موقع و بد قواره) را هم‌ردیف دشمن بدانیم؟ طبقه ما بهای سنگینی برای چنین برخوردی با منتقد و مخالف پرداخته است و جدا نباید تکرارش کرد. نقد نا به هنگام، اشتباه سیاسی و حتی نقد غیر منصفانه را نمی‌توان با توجیه «اوضاع اضطراری» و «خطیر» تخطئه و بدتر این که به عنوان

حسام سیه سرانی

۱- به نقل از: **یک درک پایه از حزب کمونیست چین**. گروه مولفان. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مانوئیست). چاپ دوم. ۱۳۹۲. ص ۷۱-۹۲

<https://bit.ly/2Z9VVQD>

۲- **درباره مسأله حل صحیح تضادهای درون خلق**. منتخب آثار مانو تسه دون. جلد ۵. از انتشارات سازمان انقلابی. ۱۳۵۷

۳- **با سلاح نقد**. اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران). ۱۳۶۵

<https://bit.ly/2Z6le6B>

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atash.blogspot.com

«تئوری بازتاب» می‌گویند. در این جامعه و جهان، به هزار شیوه به ما القاء می‌کنند که، حقیقت بر مبنای این که چند نفر آن را باور دارند یا ندارند تعیین می‌شود. اما اگر کمی فکر کنیم می‌فهمیم که این طور نیست. چهل سال پیش اکثر مردم ایران یاهوهای خرافی خمینی را «حقیقت» می‌پنداشتند. زمانی اکثریت مردم دنیا فکر می‌کردند زمین یک دایره مسطح است و خورشید گرد آن می‌چرخد و انسان «اشرف مخلوقات است». حال آن که نه «مخلوق» است و نه «اشرف» موجودات زنده.

حقیقت را بر پایه ظاهر نمی‌شود تعیین کرد. اگر حقیقت با ظاهر تعیین می‌شد نیازی به پژوهش علمی نبود. حقیقت بر مبنای تجربه من و تو هم تعیین نمی‌شود. در زبان فلسفه این نوع نگرش را «تجربه گرایی» (امپرسیسیسم) می‌گویند. حقیقت آن چیز «دم دست» برای تأمین فوری و سطحی برخی مقاصد هم نیست. دیدگاهی که می‌گوید اگر چیزی اکنون کار کند پس باید حقیقت باشد، پراگماتیسم است. رفیق آردی در کتاب «علم و انقلاب» مثال خوبی به نقل از رفقای مکزیک می‌زند تا غلط بودن این روش به اصطلاح «حقیقت یابی» را نشان دهد. مثال این است که دارویی به نام «تالیدومید» برای جلوگیری از سقط جنین غیرعمدی درست شد که در این کار به ظاهر موفق بود. اما بعداً معلوم شد باعث می‌شود نوزادانی با نواقص جدی متولد شوند. یعنی، لایه‌های عمیق‌تر این دارو و جوانب مختلفش بررسی و کشف نشده بود. این نوع پراگماتیسم در عرصه سیاسی هم فاجعه به بار می‌آورد. مانند دوره‌های انتخابات و به عنوان مثال رای دادن به روحانی با این استدلال که بهتر از رئیسی است. یا نیروهای کرد در سوریه می‌گفتند، فعلاً برویم پیاده نظام ارتش آمریکا بشویم تا شاید درهای «آزادی» بر روی ما باز شود. همه این استدلال‌ها، ضد واقعیت و جعلی هستند و درست مانند تفکرات خرافی دینی، اسارت بار می‌باشند.

پس، ببینیم علم چیست تا بفهمیم روش و رویکرد علمی در معرفت‌شناسی علمی چگونه کار می‌کند و از چه ابزاری استفاده می‌کند. مشغله علم، واقعیت مادی است.

طبیعت و تمام جامعه بشری حوزه علم هستند و علم به همه آن‌ها می‌تواند بپردازد. علم یک ابزار بسیار قدرتمند است؛ روش و رویکردی است برای کسب توان تشخیص حقیقت، برای تشخیص آن که چه ایده‌ای بازتاب واقعیت است. به این معنا، علم بسیار متفاوت از دین یا عرفان است که تلاش می‌کنند واقعیت را با عطف به نیروهای خیالی توضیح دهند. این‌ها هیچ‌گونه دلیل و مدرک واقعی برای تحلیل خود ارائه نمی‌دهند. برعکس، برای علم ارائه گواه و مدرک الزام‌آور است. بنا بر این، برای درک هر مسأله‌ای در جهان یا برای سردرآوردن از این که چگونه می‌توان واقعیت را تغییر داد نیاز به علم است. تمام پهنه تجربه انسان، قلمروی علم است. برای مثال، برای درمان یک بیماری یا در تلاش برای درک حرکت‌های اکوسیستم یک جنگل استوایی یا صخره مرجانی یا برای انقلاب کردن و رهایی بشریت، نیاز به علم است. علم به ما این امکان را می‌دهد که واقعیت ماجرای که در بطن هر یک از این فرایندها در جریان است را درک کنیم و بفهمیم چگونه می‌توان آن را تغییر داد. در واقع علم به ما این امکان را می‌دهد که در هر زمینه‌ای که صحبت از واقعیت مادی می‌کنیم (از بیماری گرفته تا اکوسیستم طبیعی یا یک نظام اجتماعی که انسان‌ها تحت آن زندگی می‌کنند) مؤلفه‌های این واقعیت‌های مادی را تحلیل کنیم و خصلت‌های تعیین‌کننده و تضادهای زیربنایی آن‌ها را کشف کنیم. در نتیجه اگر قصدمان تغییر است باید بفهمیم که پایه‌های ایجاد تغییر در آن‌ها چیست.

اگر می‌خواهیم سازمان‌یابی جامعه عوض شود، جهان تغییر کند، اگر خواهان تغییر هر چیزی در طبیعت یا جامعه هستیم، باید روش علمی به کار ببریم. چون، این تنها راهی است که به طور عمیق می‌توانیم یک واقعیت را بر پایه مشاهده، رصد کردن تغییرات و کنش‌های منظمش با محیط پیرامونی، بر پایه دست‌کاری کردن آن و مشاهده دگردیسی‌هایش، بشناسیم و این شناخت را تئوریزه کنیم. این فرآیند، مبتنی بر جمع‌آوری شواهد است و صرفاً «تو چه فکر می‌کنی» و «من چه فکر می‌کنم» نیست. و باید تأکید کرد که علم نیازمند شواهدی است که در

طول زمان انباشت شده‌اند. علاوه بر این که، علم بر خلاف خیال‌پردازی و خوش‌خیالی، متکی بر شواهد عینی است، فرآیند و روش منظم آنالیز و سنتز نیز هست. آنالیز، تجربه و دانش یک بازه زمانی را تجزیه و تحلیل می‌کند. حال آن که سنتز، دوباره آن‌ها را در سطحی عالی‌تر و به طریقی منظم‌تر جمع می‌کند و از تجربه انباشت شده، درس‌های بزرگ‌تر و اساسی‌تر می‌گیرد. این آنالیز و سنتز علمی را باب آواکیان در رابطه با تجربه موج اول انقلاب‌های کمونیستی که از زمان مارکس تا سال ۱۹۷۶ ادامه داشت و بیش از یک چهارم جمعیت کره زمین درگیر آن بودند، انجام داده و از آن درس‌های بزرگ و اساسی برای شروع موج دوم انقلاب‌های کمونیستی که اکنون در دستور کارمان است، بیرون کشیده است.

از این طریقه علمی، نه تنها می‌توانیم واقعیت پدیده‌ها را بفهمیم، دریابیم چرا پدیده‌ها و فرایندها اینگونه هستند، چگونه این‌طور شده‌اند و چگونه می‌توان آن‌ها را تغییر داد بلکه، تا اندازه‌ای می‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم. مثلاً، می‌توانیم بگوییم که که طی چند نسل آینده، از نقطه نظر زیست‌محیطی چه وقایعی برای سیاره ما رخ خواهد داد. همین‌طور در رابطه با نظام‌های اجتماعی نیز می‌توانیم انواع مختلف سازمان‌های اجتماعی را در طول تاریخ گذشته انسان تا به امروز تحلیل کنیم و بگوییم استقرار چه نوع سازمان اجتماعی امروزه نه فقط ضروری بلکه ممکن و مطلوب است. این کاری است که مارکس و انگلس کردند. بنا بر این می‌توانیم آگاهانه تصمیم‌گیری کنیم که اکنون می‌خواهیم بر روی چه چیزی کار کنیم، اوضاع را به کدامین سو جهت داده و پیش ببریم زیرا امکان ابتکار عمل آگاهانه در انجام آن را داریم. (برای نمونه، جهت مطالعه یک کاربست عالی علم به «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» رجوع کنید).

بدون مجهز بودن به علم، انسان همیشه مستعد فریب خوردن، سردرگمی فکری و عجز در تشخیص درست از غلط و حقیقت از دروغ است. به این دلیل، برای تغییر رادیکال جامعه نیاز به تئوری انقلابی و علمی داریم. آردی اسکای بریک

علاوه بر این که کمونیست انقلابی است، دانشمند رشته زیست‌شناسی تکاملی نیز هست، تأکید می‌کند: علم، مختص نخبگان یا کسانی نیست که فارغ‌التحصیل مدرسه‌اند یا دکتری و چیزی مانند آن را دارند. ... حتی کسانی که سواد ابتدایی ندارند به واقع می‌توانند مانند دانشمندان عمل کنند. روش‌های علمی را می‌توان به مردم آموزش داد. ... یکی از دغدغه‌های من این است که ما باید درک علمی و روش‌های علمی را به طرز گسترده آموزش دهیم تا این که همه بتوانند از این روش‌ها استفاده کنند و صرفاً حوزه انحصاری عده‌ای نخبه نباشد. یکی از دلگرم‌کننده‌ترین جنبه‌های علم این است که به ما پتانسیل تغییر مثبت را نشان می‌دهد. به ما می‌گوید چگونه می‌توانیم پدیده‌ها را در جهتی واقعاً بسیار خوب تغییر دهیم. اگر شما به درک علمی مجهز نباشید، در زندگی مرتباً دور خود می‌چرخید، به مشکلات برمی‌خورید، شاید یک مشکل کوچک را اینجا و آنجا حل کنید اما مشکلات دوباره سر بلند می‌کنند و کلاً نمی‌دانید دارید چه می‌کنید. اما با علم، می‌توانید به طور روشمند نه تنها منبع معضلات و مشکلات را شناسایی کنید بلکه می‌توانید پایه‌های تغییر مثبت در آن‌ها را بیابید. یکی از مسائلی که اغلب مردم درک نمی‌کنند این است که پایه تغییر انقلابی در یک جامعه، درست در خود تضادهای سیستم نهفته است. مکانش آنجا است. ... درست درون آن تضادهای بزرگی است که خود سیستم نمی‌تواند آن‌ها را اصلاح و در نهایت حل کند. این واقعیت که آن‌ها نمی‌توانند این تضادهای بزرگ را حل کنند و مرتباً به طرق مختلف مردم را به زمین می‌زنند، شرایطی را به وجود می‌آورد و پایه‌ای را فراهم می‌کند که بتوانیم روی آن تضادها کار کنیم تا مردم در شمار هزاران و میلیون‌ها به میدان بیایند، پیشروی کنند و توان سازمان دادن یک انقلاب واقعی و ساختن یک جامعه نوین را بر پایه‌ای کاملاً متفاوت پیدا کنند. واضح است که مشکلات یک‌شبه حل نخواهند شد. اما با علم و با ابتکار عمل آگاهانه مردمی که به طور جمعی خود را برای یک انقلاب واقعی سازمان می‌دهند، بسیاری از مشکلات بزرگ را تا حد بسیار زیادی می‌توان حل کرد. ■